

لغات و عباراتی که از زبانهای انگلیسی و فرانسوی ترجمه شده است

دکتر خسرو فرشیدورد بسال ۱۳۰۸ در مایرمتولد شده و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان البرز بیابان رسانیده و در سال ۱۳۴۲ رساله دکترای خود را تحت عنوان «قید در زبان فارسی» با درجه خوب گذرانیده و دکتر در زبان و ادبیات فارسی شده است. ضمناً موفق به اخذ درجه فوق لیسانس علوم اجتماعی نیز گردیده است. وی سالها هم خود را در تحقیق در دستور فارسی مصروف داشته و قواعد زبان را از نظر تاریخی و تطبیقی مورد مطالعه قرار داده است و نمونه‌ای از این تحقیقات در شماره‌های پیشین مجله به چاپ رسیده است.

دکتر فرشیدورد در زمینه تشبیهات و استعارات شعر فارسی نیز پژوهشهای وسیعی بعمل آورده و چندین هزار فیش و یادداشت گرد آورده است و خود نیز در شعر و شاعری صاحب ذوق و قریحه ذاتی است.

دکتر فرشیدورد اکنون استاد یابو زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات اصفهانست و جادارد که دانشجویان عزیز دانشکده ادبیات اصفهان از اطلاعات گرانبهای این جوان شاعر و فاضل بهره فراوان ببر گیرند.

(ف) نشانه اختصاری فرانسه و (ا) نشانه اختصاری انگلیسی است

Avec goût. ف. elegant. ا.	بازوق
Pluie torrentielle. ف.	باران سیل آسا
Les pluies locales. ف.	بارانهای محلی
Le marché commun. ف.	بازار مشترک
Les marchés étrangers. ف.	بازارهای خارجی
Juge d'instruction یا interrogateur. ف.	بازپرس
Interroger. ف.	بازپرسی کردن
Inspecteur. ف.	بازپرس
Inspecteur général. ف.	بازرس کل
Inspection. ف.	بازرسی
Inspecter. ف.	بازرسی کردن
Commerce extérieur. ف. Foreign trade. ا.	بازرگانی خارجی
Ouvrir l'appetit. ف.	باز کردن اشتها
Ouvrir un crédit. ف.	باز کردن اعتبار
Ouvrir la porte des pourparlers. ف. To open negotiation. ا.	باز کردن باب مذاکرات ، گشودن باب مذاکرات

Ouvrir un compte à quelqu'un.ف	باز کردن حساب برای کسی
Ouvrir l'esprit de quelqu'un.ف	باز کردن ذهن کسی
Ouvrir la voie de telles recherches ف	باز کردن راه تحقیقات
Retraite.ف	بازنشستگی
Pensionnaire.	بازنشسته
Jeu de mot.ف	بازی با کلمات
Jouer un rôle.ف To play role.ا	بازی کردن نقش
Jouer un rôle de première importance.ف	بازی کردن نقش درجه اول
Archéologie.ف	باستانشناسی
Létre.ف	باسواد
On favourable terms.ا	با شرایط مساعد
Club.ف club.ا	باشگاه
Club sportif.ف	باشگاه ورزشی
Travailler avec sincérité	با صمیمیت کار کردن
Porter à la connaissance du public.ف	با اطلاع عموم رساندن
Abolissant.ف	باطل کننده
With reference to.ا	باعطف به - با مراجعه به
En honneur de.ف In honour of.ا	با افتخار (با افتخار کسی مهمانی دادن)
à termes.ا	باقسط
To agree with a person یا to be in agreement with a person.ا	با کسی موافقت کردن . با کسی موافق بودن
Lever les épaules.ف	بالا انداختن شانه‌ها (بمعنی بی‌اعتنائی و تحقیر)
Elevation du niveau de vie.ف	بالا بردن سطح زندگی
Plus élevé que normale.ف	بالتر از عادی
Les rideaux se lèvent.ف	بالا رفتن پرده‌ها (پرده‌ها بالا می‌رود بمعنی مجازی)
La montée de la température.ف	بالا رفتن درجه حرارت
Le niveau de vie s'élève.ف	بالا رفتن سطح زندگی

La remontée des valeurs. ف.	بالارفتن قیمت‌ها
Lever les rideaux. ف.	بالازدن پرده‌ها (بمعنی مجازی)
With reference to. ا.	بامراجعه به . باعطف به
Avec succès. ف.	باموفقیت
Accepter avec Plaisir une invitation. ف.	بامیل پذیرفتن (مثلا او دعوتی را بامیل می‌پذیرد)
Suffisamment. ف. Sufficiently. ا.	با اندازه کافی
Banquier. ف.	بانک‌دار
Incroyable. ف. Unbelievable. ا.	باورنکردنی
Avec imprudence یا imprudemment. ف.	باوقاحت یا بیش‌رمی
Avec avidité. ف.	باولع
With all his skill. ا.	باهمه مهارتش
à cet egard. ف.	باین ملاحظه
Ci-joint. ci - inclus. ف.	به پیوست
En grand nombre. ف.	بتعداد زیادی
Dans quelle mesure. ف.	بچه میزان
Discussion sérieuse. ف.	ببحث جدی
Délibération du jour.	ببحث‌روز - بحث‌روزانه
Crise économique. ف.	بحران اقتصادی
Crise créée (... à Londres). ف.	بحران ایجادشده (... درلندن)
Crise politique. ف.	بحران سیاسی
Venir à compte. ف.	بحساب آمدن
Accepter en audience. ف.	بحضور پذیرفتن
Electric fire. ا.	بخاری برقی
Circulaire. ف.	بخشنامه
Se permettre. ف.	بخود اجازه دادن
Se donner de la peine. ف.	بخود زحمت‌دادن
Prendre une affaire en main. ف.	بدست‌گرفتن کاری (کاری را بدست گرفتن)
Prendre l'initiative en main. ف.	بدست‌گرفتن ابتکار
Prendre en main le pouvoir. ف.	بدست‌گرفتن قدرت

Prendre en main les contrôles (... des forces armées).ف.	بدست گرفتن کنترل (... نیروهای مسلح)
Malchance.ف.	بدشانس
Attirer dans son sillage.ف.	بدنبال خود کشاندن
To run after new fashion.ا.	بدنبال مد جدید دویدن (بدنبال مدرفتن)
Without permission.ا.	بدون اجازه - بی اجازه
Without exception.ا. Sans exception.ف.	بدون استثناء
Sans condition.ف.	بدون شرط (بلا شرط)
Without the prior agreement.ا.	بدون موافقت قبلی
Inconditionné ف.	بدون قید و شرط
Sans aucun arrêt.ف. Without stopping.ا.	بدون وقفه (۱)
Susciter des sentiments.ف.	برانگیختن احساسات
Soulever les protestations.ف.	برانگیختن اعتراضات
Susciter des sentiments de mépris.ف.	برانگیختن حس نفرت
Suivre son chemin.ف.	براه خود ادامه دادن . راه خود را تعقیب کردن
Pour la dernière fois.ف.	برای آخرین بار
Parce que.ف.	برای آنکه . برای اینکه
Pour la première fois.ف.	برای اولین بار - برای نخستین بار
For the first time.ا.	
For several days.ف.	برای چند روز
pour la troisième fois.ف.	برای سومین بار (و عباراتی نظیر آنها)

۱ - این معنی در قدیم بصورت بی تأخیر ، بی امان آمده است و ممکنست بدون وقفه هم ترجمه از زبانهای بیگانه نباشد ، و حق سپاه و رعیت بر ملک آنست که ایشان را روزیها دهد **بی تأخیر و در وقت بدیشان رساند بی تأخیر (تاریخ بله می)**

بی توقف بی تأمل بی امان	پس گلوی کاوه ببرد آن زمان
(مثنوی دفتر ۳ ص ۴۵۴ چاپ بروخیم س ۱۵۱۱)	قادر آمد عیسی کز یک دعا
بی توقف بر جهانند مرده را	خالق عیسی بتواند کسه او
(همان کتاب ص ۵۵۵ س ۳۵۵۰)	
بی توقف مردم آرد توپتو	
(همان کتاب ص ۵۵۵ س ۳۵۵۱)	